

اضافه و زیادت وجود بر ماهیت به حسب عقل (۱)

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

فصل (۲۱).

فی کون وجود الممكن زائداً علی ماهیّته عقلاً. زیاده وجود الممكن علی ماهیّته لیس معناه المابینه بینهما بحسب الحقیقه کیف و حقیقه کلّ شیء نحو وجود الخاص به و لا کونه عرضاً قائماً بها قیام الأعراض لموضوعاتها حتی یلزم للماهیه سوی وجودها وجود آخر بل بمعنی کون الوجود الإمكانی لقصوره و فقره مشتملاً علی معنی آخر غیر حقیقه الوجود منتزعاً منه محمولاً علیه منبعثاً عن إمكانه و نقصه.^۱

این فصل راجع به اضافه و زیادت وجود بر

ماهیت به حسب عقل است. شکی نیست که عقل بین

مفهوم وجود و مفهوم ماهیت افتراق قائل است.

بدیهی بودن مفهوم وجود

مفهوم موجود را به یک معنای مفهوم عام بر همه

اشیاء موجوده حمل می کند؛ همان معنایی که هر

کسی آن معنا را می فهمد و نیاز به توضیح ندارد و از

ابده بدیهیات است حتی اطفال هم این معنا را

تشخیص می دهند و نسبت به وجود این معنا در

خارج و عدم وجود، ترتیب آثار می دهند. همین

معنایی که ما می گوئیم که فرش هست، دیوار هست،

آسمان هست، انسان و درخت هستند. ما همان

۱. الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۲۴۳ و ۲۴۴.

حقیقت و مفهوم هستی که از این عبارات مختلف با اختلاف مفاهیم را در همهٔ اینها یکسان می‌بینیم، در هستی‌ای که می‌گوییم: «فرش هست» با هستی‌ای که می‌گوییم: «درخت هست» اختلاف نمی‌بینیم. بین «الشجر موجود^{۲۸}» و «الجدار موجود^{۲۹}» تفاوتی در موجودیت نمی‌بینیم، تفاوت در جدار و شجر هست، نه در موجودیت جدار و شجر! در مفهوم تفاوتی نیست و مفهوم، مفهوم واحد است. این مسئله این معنا را می‌رساند که معنای وجود یک معنای سعی و اطلاقی و غیر قابل شک و تشکیک است. به همان اندازه که **الله موجود^{۲۸}** دلالت بر موجودیت الله می‌کند به همان اندازه **هذا الشجر موجود^{۲۹}** دلالت بر موجودیت این شجر می‌کند و هیچ تفاوتی ندارد، در مفهوم هستی تفاوتی نیست بلکه بحث در آن موضوع قضیه است؛ موضوع قضیه در قضیهٔ اولی، الله است و موضوع قضیه در قضیهٔ ثانیه شجر است و **بینهما بون^{۲۹} بعید!** به حسب سعهٔ خود تشخیص خارجی و سعهٔ آن مراتب وجودیه خارجی.

بیان معنای ذومراتب بودن حقیقت وجود

بنابراین ما باید بین حقیقت وجود و مفهوم وجود

امتیاز قائل باشیم. آنچه را که بزرگان می‌فرمایند که وجود حقیقت ذومراتب است، نه به معنای مفهوم است بلکه به معنای آن حقیقت خارجی اوست که دارای مراتب است، شیئی است که وجود بر او صدق می‌کند یعنی آن موجود دارای مراتب مختلف است اما مفهوم وجود واحد است. مثل شجر، شجر مفهوم واحدی است به شجری که عشرين امتار است شما شجر می‌گویید، به شجری که متر واحد است شجر می‌گویید و در شجر بودن فرق نیست. آن شجری که دارای بیست متر قد است، جیمش را مشدد نمی‌گویید که این شجر است! نه! ولو آن شجر بیست متر هم باشد شما «شین» و «جیم» و «راء» را تضعیف نمی‌کنید، همان شجر به همان سادگی که نسبت به یک شجر یک متری است، ما به آن بیست متری هم شجر می‌گوییم و به آن درخت گردو که پنجاه متر هم بالا رفته شجر می‌گوییم، به شجری که درخت کوچک و نهال کوچکی است مثل درخت سیب یا درخت گلابی که یک یا دو متر است به آن هم شما شجر می‌گویید، آن حقیقت خارجی که آن

حقیقت خارجی حصه‌ای از وجود را دارد دارای مراتب مختلف است اما در نفس مفهوم وجود اختلافی نیست.

بین این مفهوم و بین ماهیت چه نوع ارتباط و علاقه‌ای وجود دارد؟ حقیقت مفهوم وجود حقیقت واحد است یعنی مفهومش مفهوم واحد است و با مفهوم ماهیت آیا مختلف است یا متحد است؟ قطعاً مختلف است به جهت اینکه اگر آن مفهومش مفهوم واحدی باشد، شما دیگر ماهیات مختلفه نمی‌توانید داشته باشید چون بین موضوع و محمول باید نوعی اتحاد باشد و اگر مفهوم آن محمول عین مفهوم موضوع باشد در عین حال موضوع ما دارای مفاهیم مختلفه باشد، در اینجا جمع بین متناقضین پیش می‌آید که از یک طرف محمول از نظر مفهومی عین موضوع است ولی از طرف دیگر در خود موضوع مراتب مختلفه‌ای از مفهوم وجود دارد. پس بین مفهوم وجود و مفهوم ماهیت اختلاف است و در این مسئله هیچ شکی نیست و هیچ کسی نگفته است که مفهوم وجود با مفهوم ماهیت یکی است.

إِنَّمَا الْاِخْتِلَافُ در اینکه این حقیقت خارجی که

ما مشاهده می‌کنیم آیا دارای دو حقیقت است که الآن در خارج یکی است یا یکی زائد بر دیگری است یعنی وجود، زیادی بر این ماهیت است یا اینکه آن وجود خارجی عین ماهیت است؟ در اینکه آن وجود خارجی عین ماهیت در خارج هست ...، البته در این اختلاف هست به‌نحو اینکه این اتحاد، اتحاد ترکیبی است یا اینکه اتحاد عینی و اتحاد خارجی است، در این مسئله اختلاف هست اما آنچه که محط بحث است این است که این زیادی وجود بر ماهیت که الآن در خارج این زیادی کاملاً مشخص است که وجود زائد بر ماهیت است به چه معناست؟ آیا این زیادی، زیادی حقیقیه و خارجیّه است یا اینکه این زیادی مفهومی است؟

منظور از زیادی وجود بر ماهیت

مرحوم آخوند می‌فرمایند که زیادی وجود بر ماهیت یک زیادی که به‌نحو مباینّت باشد نیست؛ یعنی دو وجود در خارج هست یک وجود را ما به آن همین وجود می‌گوییم، یک وجود هم به نام ماهیت است و این دو وجود به‌هم منضم می‌شوند مانند سرکه و انگبین و بعد تشکیل یک متحد

خارجی و یک تعین خارجی را می‌دهند به این نحو نیست، چرا؟ به جهت اینکه فرض بر این است که این ماهیت قبل از زیادت وجود بر او موجود نبود والا اگر موجود بود نقل کلام در وجود ماهیت قبل از زیاده وجود بر آن می‌شود و تسلسل یا دور لازم می‌آید که آیا به همین وجود است یا به وجود قبلی است.

مثلاً یک شیء را شما در کنار یک شیء دیگر قرار دهید، این باعث اتحاد آن شیء نخواهد شد و اگر هم ترکیب شود این ترکیب گرچه موجب وحدت خارجی است ولی از دو شیء متمایز موجودین جدای از هم ترکیب شده است مانند ماء و ملح که ماء موجود^{۲۸} خارجی و ملح موجود^{۲۹} خارجی، از ترکیب این دو، امر ثالثی متولد می‌شود که شما ماء المالح می‌گویید یعنی چیزی که از آب و ملح در اینجا ترکیب شده است ولی بحث در ماهیت و بحث در وجود به معنای دو امر موجودین خارجی نیست چون فرض بر این است که ماهیت قبل از زیادت وجود موجود نبود، اگر موجود بود دیگر زیادت وجود بر او لغو بود و معنا نداشت و تسلسل یا دور

لازم می‌آمد.

پس مباحثی که در اینجا هست، این افتراق در زیاده دو امر مابین نیست و همین‌طور ایشان می‌فرمایند که زیاده دو امر ملاصق هم نیست مانند زیاده عرض بر معروض، عرض در اینجا عارض بر معروض است و دو امر مابین نیستند یعنی قیام و قوام عرض به وجود موضوع است؛ باید موضوع قبلاً تحقق خارجی داشته باشد تا بعد این عرض عارض شود، اول باید قرطاس موجود باشد بعد بیاض عارض باشد، این قرطاس موجود است سواد عارض می‌شود، این قرطاس موجود است کم بر او عارض می‌شود، کیف می‌آید بر او عارض می‌شود، اینها وجودش نیاز به وجود مسبوق موضوع دارد و اگر وجود این ماهیت قبلاً محقق بود و ماهیت قبلاً موجود بود همین اشکال دوباره در اینجا عود می‌کند. بنابراین این دو قسم در واقع دیگر متتفی می‌شود.

عقلی بودن زیادت وجود بر ماهیت

قسم ثالث در اینجا می‌ماند که آن قسم ثالث این است که زیادت موجود بر ماهیت زیادت تصویری و

ذهنی است نه اینکه زیادت خارجی و عینی است
یعنی ذهن در مقام تأمل و تعمل، موجود را به ماهیت
و به وجود تجزیه و تحلیل می کند بعد وجود را بر او
حمل می کند پس این زیادت وجود بر ماهیت در
مقام ذهن هست و عقل این کار را انجام می دهد اما
شما در خارج یک شیء موجود را دو قسمت کنید و
بگویید که نصف کمترش ماهیت است و ما دو ثلث
دیگرش را به حساب وجود می گذاریم، این مسئله
معنایی ندارد.

این مطلبی است که مرحوم آخوند بیان کردند
البته مطالب دیگری هست متنها من نمی خواهم دیگر
وارد دقت شوم إن شاء الله جلسه بعد نسبت به مسائل
دیگری که در اینجا هست یک دقت دیگری می کنیم.
حالا یک بحث اجمالی می کنیم. مطالبی را که قوم در
این زمینه بیان کردند و استدلال هایی که کردند
استدلال های خوبی است. یکی از آن استدلال ها این
است که مسئله مسئله افاده حمل است. می فرمایند
که حمل وجود بر ماهیت مفید است؛ شما می گوید
که زید موجود است، در اینجا قبل از اینکه شما
وجود را بر زید حمل کنید بگویید که «زیدٌ»، این **زیدٌ**

برای شما نامفهوم است! مفهوم دارد منتها غیر مفید است یعنی وقتی که متکلم بگوید: «^{۲۸}زید» ولی خبری برای این زید نیاورد، مخاطب در مقام انتظار باقی می‌ماند بالأخره ^{۲۸}زید مات، ^{۲۸}زید موجود، ^{۲۸}زید عالم، ^{۲۸}زید بخیل، ^{۲۸}زید فقیر، ^{۲۸}زید غنی، شما می‌توانید هزار محمول برای این زید بیاورید ولی وقتی این قضیه ما مفید شد که شما موجود را بر این حمل کنید، زید موجود است. پس در حمل این افاده حمل موجب می‌شود که بین مفهوم وجود با مفهوم زید تفاوت باشد. حالا اگر شما این زید را مکرر کنید و بگویید: ^{۲۸}زید، ^{۲۸}زید، نتیجه‌ای حاصل نمی‌شود! سه مرتبه بگویید: ^{۲۸}زید ^{۲۸}زید ^{۲۸}زید! دوباره مسئله یکی است. تسبیح دست بگیرید و چهار مرتبه بگویید: ^{۲۸}زید ^{۲۸}زید ^{۲۸}زید ^{۲۸}زید! چطور؟! بالأخره مرد؟! گرسنه شد؟! خوابید؟! بیدار شد؟! راه رفت؟! چه کار کرد؟! صد مرتبه با تکرار ^{۲۸}زید افاده‌ای در معنا حاصل نمی‌شود مگر اینکه شما برای او محمول بیاورید پس این دلیل است بر اینکه این زیادت وجود بر این، وجود با ماهیت به حسب مفهوم تفاوت دارد.

یکی از آنها این است که حاجت به استدلال است چون اگر ماهیت موجود باشد شما نیاز به برهان دارید. فرض کنید می‌گویید: **زیدٌ موجودٌ** از شما دلیل می‌خواهند، به چه دلیل **موجودٌ**؟ می‌گویید: «**الله موجودٌ**»، می‌گویند به چه دلیل **موجودٌ**؟ یا مثلاً **الشرُّ اُعداءٌ**، به چه دلیل؟ برای تحقق حقیقت شر نیازی به دلیل داریم؟! ولی برای ماهیت که دلیل نمی‌خواهد مثلاً مثلث سه زاویه دارد، اینکه دلیل نمی‌خواهد شما خودتان می‌گویید. انسان مرکب از حیوان و ناطق است دلیل نمی‌خواهد چون خود شما وقتی که می‌گویید: انسان، فرض اجزاء را در انسان کردید، خود اجزاء ملازمهٔ یک موضوع دلیل نمی‌خواهد، **الاثنين زوجٌ** دلیل نمی‌خواهد چون از صفات لازمهٔ اوست اما اگر شما بگویید که **الاثنين موجودٌ** می‌گویند به چه دلیل؟ شما دیدید؟! شما لمس کردید؟! شما از کجا اطلاع پیدا کردید که الآن دو چیز در اینجا موجود هست؟! همیشه در وجود است که در قضایا نیاز به برهان داریم اما در نفس خود ماهیت نیاز نداریم.

بنابراین در اینجا ما متوجه می‌شویم که وجود زائد بر آن ماهیت است؛ یکی از آن براهینی که برای این مطلب نقل کردند صحت سلب است. شما می‌توانید وجود را از ماهیت سلب کنید، می‌گویید: **الماهية لیست بموجودة**، می‌گویید که آقا زیدی که ما در انتظارش بودیم متولد شد؟! نه آقا! هنوز نشده است **لیست بموجودة**، تازه اول کار است باید مدتی بگذرد یا اینکه می‌گویید که فلان جریان متحقق شد؟! نه! شما می‌توانید این وجود را از ماهیات و قضایا سلب کنید و خود صحت سلب دلالت بر تغایر مفهومی بین دو شیء می‌کند.

یکی از آنها اتحاد مفهوم است چون همان‌طوری که عرض شد در تمام محمولات مفهوم، مفهوم واحد است ولی موضوعاتش مختلف است و این دلیل بر این است که بین ماهیت و وجود تفاوت است و وجود زائد بر آن ماهیت است.

یکی از آن ادله‌ای که ذکر کردند انفکاک در تعقل است چون ما می‌توانیم ماهیات را تصور کنیم ولیکن

وجود آنها را تصور نکنیم، ممکن است به این مسئله
ایراد شود و بگویند که نفس تصور ماهیت ملازم با
وجود ذهنی اوست، می‌گوییم که بله! به حسب حمل
شایع ملازم با وجود ذهنی اوست، نه به حسب حمل
اولی و حمل هوهو یعنی وقتی که شما یک وجود
ذهنی و یک مفهومی را تصور می‌کنید
خواهی نخواهی وجود ذهنی باعث شده است که
شما این مفهوم را تصور کنید ولی صحبت در این
است آیا در هنگامی که آن مفهوم را تصور می‌کنید
ملتفت وجود ذهنی او هستید یا نیستید؟ کسی ملتفت
نیست! بچه‌ای که می‌گوید: بابا برای من بستنی
می‌خری یا نمی‌خری؟ بگویید که شما این بستنی که
تصور کردید همراه با وجود ذهنی بوده یا نه؟
می‌گوید که آقا اصلاً پس گرفتم هرچه می‌خواستم!
می‌گویید که نه! از ما بستنی خواستی! این بستنی که
شما در ذهن آوردی بستنی موجود را تصور کردید
یا بستنی معدوم؟! بستنی معدوم که قابل اشتراء
نیست! بستنی موجود هم که بالأخره کجاست؟!
کدام خیابان مورد نظر شما بوده است؟! کدام دکان
مورد نظر شما بوده است که بستنی موجود است؟!

می‌گوید که والله من خیابانی در نظر نداشتم!
می‌گویند که نمی‌شود دیگر پس این بستنی معدوم
است! می‌گوید که آقا من بستنی می‌خواهم،
می‌گویند که نمی‌شود! یا وجود ذهنی باید مورد
نظرت باشد یا وجود خارجی! بستنی معدوم را من
نمی‌توانم بخرم! بالأخره این بچه هم می‌ماند! ما هم
بعضی وقت‌ها از این کارها با بچه‌هایمان می‌کنیم،
آنها می‌گویند که بابا درس خودتان را پس می‌دهید؟
بیچاره‌ها همین‌طور به ما نگاه می‌کنند!

بنابراین در اینجا این بچه‌ای که تصور امری را
کرده است، تصور وجود ذهنی‌اش را که نکرده است
که این امر بدون وجود ذهنی در ذهن من تحقق پیدا
نمی‌کند. اگر کسی بگوید که نه! ما بین مسئله
تصوراتمان و وجود ذهنی انفکاک قائل می‌شویم و
چه کسی گفته است بر اینکه هر تصویری عبارت از
وجود ذهنی است؟!!

معنای تصور

تصور عبارت از علمی است که نفس متصف به
آن علم می‌شود! به این تصور می‌گویند. اصلاً در
مسئله بحث وجود ذهنی همان‌طوری که در اینجا در

حاشیه دارد ممکن است شخصی قائل به اضافه باشد
یعنی مسئله تصورات صرف یک نوع علاقه و ارتباط
نفس با خارج است، فقط یک نوع اضافه است یعنی
چیزی بر نفس اضافه نمی شود، چیزی بر ذهن اضافه
نمی شود که ما اسم آن وجود را وجود ذهنی
بگذاریم! همین که نفس یک نوع تعلقی با خارج
برقرار می کند این را تصورات می گویند؛ یعنی اینها
نفس را دارای مرتبه ای غیر متعالی می دانند و خود
تعلق نفس با خارج را علم می گویند اما اینکه آیا
چیزی بر نفس اضافه شود و در نفس قرار بگیرد
به نحوی که موجب رشد نفس و زیادی نفس و
توسعه و ارتقاء نفس باشد اینها قبول ندارند! اینها
می گویند که نفس «مجرد» است و هیچ نوع رشد
ندارد و هیچ نوع مرتبه ای برای او نیست، مرتبه ای که
برای نفس هست صرف تعلق نفس است و صرف
اضافه است، این نفس اضافه با این شیء خارجی
برقرار می کند اسمش را علم می گذاریم، اگر اضافه
نباشد علمی هم وجود ندارد، ممکن است این طور
بگوییم.

در جواب این مطلب می گویند که ما قبول نداریم

که تصور نفس به تعلق و ارتباط با نفس خارج باشد.

ادامه‌اش برای بعد باشد.

فصلٌ فی کون وجود الممكن زائداً علی ماهیته عقلاً.
زیادهٔ وجود الممكن علی ماهیته لیس معناه الماینةً بینهما بحسب الحقیقة کیف و
حقیقة کلّ شیء نحو وجود الخاص به.^۱

اینکه وجود ممکن زائد بر ماهیتش باشد معنای

این زیاده مباینت بین وجود ممکن و ماهیت به حسب

حقیقت و واقع و خارج نیست. حقیقت هر شیئی

نحو وجود اوست که اختصاص به آن شیء دارد و

نمی‌شود که حقیقت هر شیء با خود آن شیء

مخالفت داشته باشد و دوتا باشد.

تلمیذ: این اشاره به آن فرمایش شما دربارهٔ خصوصیت...

استاد: عرض کردم که مطالب دقیقش إن شاء الله

برای جلسهٔ بعد باشد، حالا فقط به یک نحو اجمال

عرض کردم البته ما در مفهوم که قائل به اتحاد نبودیم

اصلاً معنا ندارد ولی راجع به خصوصیتی که در اینجا

عرض می‌شود. بله! بین آنچه که می‌فرمایند با آن که

ما عرض می‌کنیم تفاوتی هست که إن شاء الله برای

جلسهٔ بعد!

و لا کونه عرضاً قائماً بها قیام الأعراض لموضوعاتها حتی یلزم للماهیة سوی
وجودها وجود آخر بل بمعنی کون الوجود الإمكانی لقصوره و فقره مشتملاً علی
معنی آخر غیر حقیقة الوجود.

^۱. همان.

نه اینکه این وجود ممکن عرضی قائم به ماهیت است مثل قیام اعراض برای موضوعاتش مثل سواد برای موضوعاتش، مثل کم برای موضوعاتش، بیاض برای موضوعاتش، چرا این طور نیست؟ تا اینکه برای ماهیت، وجودی غیر از این وجودی که زائد است لازم بیاید چون اگر یک وجود دیگری زائد بیاید، این وجود زائد هست و دیگر این وجود دوم برای چه می خواهد بیاید؟! دوباره نقل کلام در آن وجود می شود، آیا بین آن وجود و ماهیت در این صورت قیام عرض به موضوع است؟! اگر این طور شد دوباره می گویم که آن ماهیت قبلاً باید یک وجود داشته باشد و تسلسل لازم می آید، اگر بگویم که وجود او همین نفس وجودی است که الآن زائد شده است لذا این دور لازم می آید لذا در هر قسم قیام به عرض نیست چون قیام به عرض لازمه اش تقدم وجود و سبق وجود برای موضوع در اعراض است، قبلاً باید موضوعات اعراض موجود باشند بعد عرض قائم به آن موضوع باشد؛ **ثَبَّتِ الْعَرْشَ ثُمَّ انْقَشَ.**

بَلْ بِمَعْنَى كَوْنِ الْوُجُودِ ... بلکه این زیادت

وجود بر ماهیت به این معنا صحیح است که وجود امکانی چون قاصر است و چون فقیر است و احتیاج به مفیض دارد، مشتمل بر یک معنای دیگری غیر از حقیقت وجود است، آن حقیقت وجودی که محدود شده است که آن محدود همان فقر است، منظور از آن انتزاعی که در اینجا می شود عبارت از همان فقری است که در اینجا داریم.

پس ما ماهیتی را که از وجودات خارجی انتزاع می کنیم چون وجود خارجی محدود است ماهیت را انتزاع می کنیم، اگر وجود خارجی نامحدود بود بنابراین ماهیتی هم ندارد. این اشاره به آن مطلبی است که ما إن شاء الله جلسه بعد می گوئیم.

دلالت تمایز بر محدودیت و تقید

ما ماهیت را چه زمانی از آن وجود خارجی انتزاع می کنیم؟! وقتی که بین این وجود خارجی و بین آن وجود خارجی تمایز هست و تمایز دلالت بر محدودیت و تقید می کند. حالا اگر بین این وجود خارجی و وجود دیگر تمایز نبود پس محدودیت هم نیست و وقتی محدودیت نشد پس ماهیت هم نیست

که آن وجود سعی علی الإطلاق باری تعالی است.

منتزعاً منه محمولاً عليه منبعثاً عن إمكانه و نقصه كالمشبكات التي تتراءى من مراتب نقصانات الضوء و الظلال الحاصلة من تصورات النور.

این معنا از آن وجود امکانی محمولی انتزاع

می شود که این معنا از امکان و نقص او منبعث

می شود، اگر امکان و نقص نداشت این محمول

انتزاع نمی شد مانند مشبکاتی که از مراتب نقصانات

ضوء دیده می شود؛ وقتی که ضوء ناقص می شود یک

مرتبه از آن شبکه ها را به وجود می آورد، ضعیف

می شود یک مرتبه دیگر، ضعیف می شود همین طور

مراتب مختلفه اضواء و مراتب مختلفه ظلال که از

قصورات نور پیدا می شود. وقتی که نور قاصر است

یک مرتبه به وجود می آورد، وقتی اقصر شد مرتبه

دیگر به وجود می آورد **إلى ما لا نهاية!**

دلیل عدم وجود اختلاف ماهوی در خارج

و المشهور في كتب القوم من الدلائل على زيادة الوجود على الماهيات وجوه لا يفيدُ شيء منها إلا التغاير بين الوجود و الماهية بحسب المفهوم و المعنى دون الذات و الحقيقة.

آنچه که در کتاب های قوم مشهور است، ادله ای

که بر زیادت وجود بر ماهیات از اینها آوردند، شیئی

از اینها فایده نمی دهد مگر تغاير بين وجود و ماهيت

را به حسب مفهوم و معنا، نه به حسب ذات و

حقیقت. این ادله ای که در اینجا هست اینها فقط

می رساند که تغاير بين ماهيت و وجود به حسب

تعقل است ولی به حسب خارج این اختلاف وجود ندارد.

اتحاد وجود با ماهیت در خارج

وجود با ماهیت در خارج اتحاد دارد و اختلاف ماهوی در خارج نیست چون اگر اختلاف ماهوی در خارج باشد لازمه اش تباین بین دو امر منضمین إلیه است و تباین دو امر منضمین إلیه اقتضاء می کند که قبلاً احدهما موجود باشند و قبلش ماهیت موجود باشد و در این دو امری که باهم منضم شوند امر ثالثی به وجود می آید که اسمش وجود است، این اینها را فایده نمی دهد.

فَمِنْهَا إِفَادَةُ الْحَمْلِ فَإِنَّ حَمَلَ الْوُجُودِ عَلَى الْمَاهِيَةِ مُفِيدٌ وَ حَمْلُ الْمَاهِيَةِ وَ ذَاتِيَّاتِهَا عَلَيْهَا غَيْرُ مُفِيدٍ.

یکی از آن ادله افاده حمل است. حمل وجود بر ماهیت مفید است و حمل ماهیت و ذاتیاتش بر آن ماهیت غیر مفید است و این دلیل بر این است که وجود زائد بر ماهیت است.

و مِنْهَا الْحَاجَةُ إِلَى الْإِسْتِدْلَالِ فَإِنَّ التَّصَدِيقَ بِثُبُوتِ الْوُجُودِ لِلْمَاهِيَةِ قَدْ يَفْتَقِرُ إِلَى كَسْبٍ وَ نَظَرٍ كَوُجُودِ الْعَقْلِ مَثَلًا بِخِلَافِ ثُبُوتِ الْمَاهِيَةِ وَ ذَاتِيَّاتِهَا لَهَا لِأَنَّهَا بَيْنَمَا الثَّبُوتُ لَهَا.

یکی از آن ادله زیادت وجود بر ماهیت حاجت به استدلال است. تصدیق به اینکه وجود برای ماهیت گاهی احتیاج به کسب و نظر دارد مانند اثبات عقل، **العقل موجودٌ**. ثبوت ماهیت و ذاتیات ماهیت

برای او، احتیاج ندارد چون نفس فرض ماهیت
اقتضاء ثبوت اجزاء و لوازم ذات ماهیت را برایش
می‌کند و این دیگر نیازی به این کار ندارد.

و منها صحّة السلب إذ یصحّ سلب الوجود عن الماهية مثل العنقاء ليس بـوجود و
ليس یصحّ سلب الماهية و ذاتياتها عن نفسها.

یکی از آن موارد صحت سلب است، سلب
وجود از ماهیت صحیح است. نمی‌توانیم بگوییم که
العنقاء ليس بعنقاء زیرا غلط است ولی **العنقاء ليس بـوجود** درست است، شما می‌توانید وجودی را از
یک ماهیت سلب کنید و صحت سلب دلالت بر
اختلاف در مفهوم می‌کند.

و منها اتحاد المفهوم فإنّ الوجود معنی واحد و الإنسان و الفرس و الشجر مختلفة.

یکی از آن ادله اتحاد مفهوم است و وجود یک
معنای واحدی در همه قضایا است ولی انسان و
فرس و شجر نه! موضوعات معانی مختلف دارند.
بنابراین بین محمول و موضوع باید از نقطه نظر
مفهومی اختلاف باشد.

و منها الانفكاك في التعقل فإنّا قد نتصور الماهية و لا نتصور كونها لا خارجی و
لا ذهنی.

یکی از آن موارد انفکاک در تعقل هست و ما
گاهی ماهیت را تصور می‌کنیم ولی وجودش را
تصور نمی‌کنیم؛ خارجی و ذهنی‌اش هیچ‌کدام را
تصور نمی‌کنیم.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد